

سبک جدایی



اگر تصمیم به جدایی گرفته‌اید به پرسش‌های این نوشته پاسخ دهید

طلاق برای بعضی‌ها عین بچه‌بازی شده است

■ **مرضیه بامیری**

طلاق در لغت به معنی پایان قانونی ازدواج و جداشدن همسران از یکدیگر است. اما در واقعیت لحظه تلخ و دشواری است که دو نفر بعد از مدتی واپسستگی و دل دادن به مهر هم تصمیم می‌گیرند رشته دوستی را پاره کنند. دادگاه حکم را صادر می‌کند. هر دو نگاهی عمیق به هم می‌کنند و با دنیایی از حس‌های ناشناخته دل به تنهایی می‌دهند. حس غریبی است.

آنها آتش به خاکستر اختلاف فرزندان نمی‌انداختند

طلاق واژه درناکی است. عرش هم از شنیدن آن می‌لرزد. روزهای در این سرزمین همه چیز با آداب و رسوم پیش می‌رفت، سنجیده و نظارت خانواده‌ها. پدر به دخترش می‌گفت با لباس سپید می‌روی خانه بخت و با کفن سپید برمی‌گرددی. پدرهای آن زمان بی‌رحم نبودند بلکه عاقل بودند. آتش به خاکستر اختلاف دخترشان نمی‌انداختند. اگر لازم بود دخالتی در حد آشتی دادن می‌کردند اما در اکثر مواقع آنها را آشتی می‌دادند و دخترشان را قانع می‌کردند سسر زندگی پرود و سایه‌ش بالایی سر فرزندانش باشد. دخترها هم عاقل‌تر بودند. زندگی برایشان جدی‌تر از آن بود. مثل دخترهای امروزی تا تقی به توفی می‌خورد شال و کلاه نمی‌کردند به خانه پدرشان بروند. تاجایی که ممکن بود خودشان اختلافشان را حل می‌کردند و در میان گذاشتن با خانواده آخرین گزینه بود. اما حالا دخترشان نمی‌خورند به مادرشان گزارش می‌دهند. برای رفتاری که در مقابل خانواده همسرشان راندو نندو باید داشته باشند با مادر یا خواهرشان مشورت می‌کنند. قدیمی‌ها دخالت حضوری نمی‌کردند و نمی‌خواستند حرمت میانشان شکسته شود اما حالا حرف اول و آخر را مادرها می‌زنند. هر چند تحصیلات بیشتر و فرهنگ‌ها غنی‌تر شده، اما هنوز لحظه‌هایی که کنار هم بودید از خطای هم گذشتید و در مقابل چشمان اشکبارش جلوی قاضی به او فرصت دوباره زندگی عاشقانه محروم ساختید؟

چقدر قیبل از یا گذاشتن در راه‌رهای دادگاه در دلناتن خاطرات را مرور کردید و جایی برای بخشیدن و فرصت دوباره دیدید؟ چند بار به واسطه عشق و حرمت تمام لحظه‌هایی که کنار هم بودید از خطای هم گذشتید و در مقابل چشمان اشکبارش جلوی قاضی به او فرصت دوباره دیدید؟

یادتان باشد تصمیم به جدایی فقط شما را دچار آسیب نمی‌کند. جامعه‌ای که کوچک‌ترین اجتماعش بیمار و دچار نقص باشد، نمی‌تواند برای افرادی نسخه آرامش و خوشبختی بپیچد. یادتان باشد خیلی‌ها آرزو دارند جای شما باشند. برای به هم رسیدن و بر داشته شدن موانع ازدواجشان دعا می‌کنند. پس اگر شما تمام این مراحل را پشت سر نهاده‌اید قطعاً چند پله از دیگران جلو‌تر هستید.

بهبتر است قدر این موهبت را بدانید

اما امروز طلاق عین بچه بازی شده است! مثل بچه‌هایی که با هم سر عروسک قهر می‌کنند و بعد چون زورشان نمی‌رسد آن را پس بگیرند

قهر می‌کنند و قید یکدیگر را می‌زنند. بدون هیچ شناختی با یک عشق روزگزر که خدا کند

همان هم در فضای مجازی و قرارهای یواشکی نباشد. زیر

یک سقف می‌روند. با هزار امید و آرزو و کلی خیالیافی. همه چیز خوب پیش می‌رود. عروسی لاچوری، خانه خوب و یک

چهره به تمام و کمال. یک عکاس هم با باب و تاب بیشتری تمام لحظات خوشبختی‌شان را ثبت می‌کند. اما اختلاف‌ها

از همان شب اول آغاز می‌شود. از مقایسه خانواده‌ها. از جدا کردن من و تو. یادمان می‌رود بعد از عقد «ما» می‌شویم و همه چیزمان تقسیم می‌شود. یادمان می‌رود یک روح می‌شویم در دو بدن و خواهر تو مادر تو ... بی‌معنی است.

خودمان رایسه در دیوار می‌زنیم تا ثابت کنیم از خانواده همسرمان بهتریم. قیبل از عروسی در گوشمان خوانده‌اند که باید گریه را دم در حمله کشت.

زندگی‌ای که با عشق آغاز شده بود و سو گندهایی که برای صداقت خورده بودیم حالا تبدیل می‌شود به پنهانکاری‌های یواشکی. قول و قرارهایمان یادمان می‌رود. یواشکی خانه

مادرمان می‌رویم. اما یسه او نمی‌گوییم. چون می‌خواهد باز خواست کند و غر بزند که چرا رفتی و هزار حرف دیگر.

کم کم حرفی از قرارهای دوستانه با رفقای قدیمان نمی‌زنیم

و ما بلند در جلسات خسته‌کننده و قسه همیشهی ترافیکی را اسر هم می‌کنیم. کنار هم که هستیم حوصله‌مان سر می‌رود. کم کم حرف‌های مشترک‌مان تمام می‌شود و بودمان کنار هم عادی و تکراری می‌شود. بعضی‌ها بلند و

درباره خودشان و خواسته‌هایشان حرف می‌زنند. بعضی‌ها

دادید؟ چند بار وقتی احضار به را دیدید سعی کردید منطقی باشسید و به طلاق مثل فسفخ یک قرار داد نگاه کنید و نه یک جنگ عیار که مجبور باشید شمشیر تان را از رو بپیندید؟چند بار هنگام تصمیم گرفتن دلناتن برای غربت و آوارگی کودکنتان سوخت و پشیمان شدید؟

اگر تصمیم به طلاق گرفته‌اید این سؤال‌ها را از خودبیر سید

طلاق برای خیلی‌ها آخرین راه است. اما نه برای آنها که تا بگویند «بالای چشمت ابرو» قهر کنده نه برای آنها که هنوز حرمت عشق را نگه می‌دارند. حالا که هر دو تصمیم‌تان را گرفتید بد نیست از خودتان بپرسید هدفتان از طلاق چیست؟رسیدن به یک زندگی بهتر؟نجابت از زندگی نکبت‌بار کنونی یا رسیدن به کسی که از اول هم باید با او ازدواج می‌کردید؟

اگر برای همه این سؤال‌ها پاسخ قانع‌کننده یافتید از خودتان بپرسسید آیا می‌توانید با عواقب بعد از جدایی کنار بیاید؟می‌توانید بار سخت مطلقه بودن در جامعه را تحمل کنید؟نگاه کنجکاو مردم و حساسیت صاحبخانه برای خانه دادن به یک زن تنها و هزار داستان دیگر را؟!اگر به همه اینها تصمیم را با شناخت کامل از روحیات خودتان گرفت‌اید یا به درخواست همسرتان و اتفاقی که میانتان رخ داده واکنش احساسی نشان می‌دهید؟اصلا برای طلاق گرفتن آماده‌اید یا فقط تهدید می‌کنید؟دیگر بچه‌ها هم این جمله‌های تکراری را در خانه شنیده‌اند که درعوامهای خانوادهی هزار بار حرف از طلاق می‌زنند و مادر هزار بار مهرش را اجرا می‌گذارد تا حال همسرش را جابجاورد.

غیر از خودخواهی خودتان به دیگران هم فکر کرده‌اید؟ به آینده‌ای که با تصمیم خود برای کودک‌کشان رقم می‌زنید؟ می‌تواند برچسب بچه طلاق بودن را تاب بیاورد؟می‌تواند حضور نامادری یا ناپداری را تحمل کند؟به بزه‌های بعد از طلاق فکر کرده‌اید؟ به هر خطایی که ممکن است به واسطه این گسستگی مرتکب شو؟!

اگر آنقدر با هم بودن دشوار بود که جواب همه این سؤال‌ها را برای خودتان یافتید،اگر خودتان را قانع به جدایی کردید در آخرین لحظات از خودتان بپرسید آیا هنوز به او حسنی دارید؟ آیا هنوز به تصویرهای زیبای زندگی آنقدر هست که بشود برای تکرارش چشم روی خطاها بست؟ خاطرات خوب آنقدر با ارزش هستند که بخواهید یک بار دیگر کنار هم تجربه کنید؟ باور کنید برای جدا شدن و تنها قهوه



سبک زندگی

سبک زندگی ۸۸۴۹۴۷۱

د

طلاق برای خیلی‌ها آخرین راه است، اما نه برای آنها که تا بگویند «بالای چشمت ابرو» قهر کنند. نه برای آنها که هنوز حرمت عشق را نگه می‌دارند. حالا که هر دو تصمیم‌تان را گرفتید بد نیست از خودتان بپرسید هفتان از طلاق چیست؟اگر پاسخ قانع‌کننده یافتید از خودتان بپرسید آیا می‌توانید با عواقب بعد از جداایی کنار بیایید؟

می‌شود رابطه مادر و فرزند را محدود کرد به هفته‌ای دو ساعت دیدن! مگر بچه از پوست و استخوانش نیست؟مگر زاده او نیست؟ پس چطور این دوری ممکن است؟ چطور می‌شود یک مادر آنقدر خواهد شود که برای راحتی خود از یک زندگی که حالا دیگر جهنم شده است فرزندش را رها کند؟ چطور می‌شود مردی برای ندادن مهر به فرزندش را به همسرش بدهد و چند صباح دیگر شاهد ازدواج همسرش با کس دیگری باشد؟

می‌شود رابطه مادر و فرزند را محدود کرد به هفته‌ای دو ساعت دیدن! مگر بچه از پوست و استخوانش نیست؟مگر زاده او نیست؟ پس چطور این دوری ممکن است؟ چطور می‌شود یک مادر آنقدر خواهد شود که برای راحتی خود از یک زندگی که حالا دیگر جهنم شده است فرزندش را رها کند؟ چطور می‌شود مردی برای ندادن مهر به فرزندش را به همسرش بدهد و چند صباح دیگر شاهد ازدواج همسرش با کس دیگری باشد؟

نوشتن وقت بسیار است. یک بار دیگر فرصت دوست داشته شدن به یکدیگر بدهید. یک بار دیگر بدون فکر به تفاوت‌ها و اختلافات و فقط با فکر به روزهای خوبی که گذرانده‌اید با هم بیرون بروید. نمی‌دانم، بروید کوه یا شاید کافی شاپی که هر بار در آن جرویحث کرده‌اید. این بار با نگاهی نو بروید. فقط خوش بگذرانید و از نا هم بودنن لذت ببرید. درست مثل دو دوست که با آرزوی خوشبختی از یکدیگر جداحافظی می‌کنند. معجزه عشق رخ می‌دهد و شما متوجه حقایق تازه‌ای در باره شریک زندگی‌تان می‌شوید. فکر به اینکه جای‌های شبانه را باید تنها بنوشید و مهمانی‌ها را بعد از این تنها بروید دشوار است. اگر فرزند دارید تصور اینکه بعد از دادگاه بخواهید بسرای آن درباره رفتن پدر یا مادرش توضیح دهید دشوار است. تصور اینکه از فرادانگیزهای برای خیلی از کارها نذارید عذاب‌آور است. پس هنوز هم می‌شود به این رابطه امید داشت. کافی ست کمی از خودخواهی‌تان کم کنید. کمی بخشش و بزرگی چاشنی رابطه‌تان کنید و یک فرصت دیگر به هم بدهید. یادتان باشد تصمیم به جدایی فقط شما را دچار آسیب نمی‌کند. جامعه‌ای که کوچک‌ترین اجتماعش بیمار و دچار نقص باشد، نمی‌تواند برای افرادی نسخه آرامش و خوشبختی بپیچد. یادتان باشد خیلی‌ها آرزو دارند جای شما باشند. برای به هم رسیدن و برداشته شدن موانع ازدواج سفید را رواج دهند و آن را مشروعیت بخشند؛ یا پشت سر نهاده‌ید قطعاً چند پله از دیگران جلو‌تر هستید. بهتر است قدر این موهبت را بدانید.

رابطه‌ای که از همان اول بی‌سر و ته است

با زیاد شدن آمار طلاق و ترس از جدایی و دغدغه مهریه‌های سنگین و درگیر شدن با قوانین پیچیده حقوق خانواده، عده‌ای راحت‌طلب دنبال لقمه بر تو گلو می‌گردند. حاضر نیستند برای خواسته‌های شرعی خود زیر بار مسئولیت بوبند و از رابطه فقط رف نیازهای جنسی را می‌خواهند. به همین منظور با تاسی از فرهنگ غرب، سعی دارند ازدواج سفید را رواج دهند و آن را مشروعیت بخشند؛ ازدواجی که هیچ منلق عقلانی و شرعی ندارد. حتی صیغه موقت هم نیست که عده‌ای درمقابلش موضع نند می‌گیرند! عده‌ای تصمیم می‌گیرند برای مدتی نامعلوم کنار هم در یک خانه و زیر یک سقف زندگی کنند. هدف اصلی این نوع زندگی مشترک، بر آورد شدن نیازهای جنسی و روانی است. به همین دلیل طرفین بدون داشتن هیچگونه تعهدی نسبت زن‌ها بیشتر در معرض آسیب هستند چون با کم شدن جذابیت‌های فیزیکی و سایر تغییرات از چشم مردان می‌افتند و به راحتی طرد می‌شوند. زندگی‌ای که با کلی هدف و قول و قرار شروع می‌شود در خیلی موارد شکست می‌خورد و سر از دادگاه خانواده در می‌آورد وای به اینکه رابطه‌ای از همان اول بی‌سر و ته باشد. یکی از عواملی که هر روز طرفداران ازدواج سفید را بیشتر می‌کند شانه خالی کردن از مسئولیت‌ها و فشارهای اقتصادی برای شروع زندگی است. این نوع زندگی فرامحسوب می‌شود و از نظر شرعی هم تکلیفش روشن و یک فعل حرام است. این رابطه نامشروع و مجازاتش هم مشخص و تعیین شده است. با شیوع این نوع زندگی‌های غیرمتعهدانه و به دور از آرامش و اخلاق تولد غیرقانونی فرزندان و سقط‌های جنین هم پیش‌بینی می‌شود.

فرزندانی که حتی اگر به دنیا بیایند عاری از هویت هستند و ناهنجاری‌های بسیاری رخ می‌دهد. به عبارتی شانه خالی کردن از زیر بار ازدواج برای ترس از جدایی و روبه‌رو شدن با مشکلات بسیار، پاک کردن صورت‌مسئله است نه حل اساسی این مشکل. اگر ازدواج هم مثل هر رابطه دیگری عقلانی باشد، با تحقیق و رضایت خانواده صورت پذیرد و تمام ابعاد شخصیتی و فرهنگی یکسان باشند. قطعاً آمار نگران‌کننده جدایی‌ها کاهش خواهد یافت.

سبک ازدواج



هدیه‌ای که تیغ روی گردن داماد شده است

مهریه را هم داده‌اند، هم گرفته‌اند!

یکی از قدیمی‌ترین ارکان ازدواج که در برخی از آیین‌های دیگر هم وجود دارد و این روزها به یکی از سوزه‌های داغ حقوق زنان تبدیل شده، مهریه است. مهریه یا کابین بسه مالی گفته می‌شود که مرد در ازای عقد نکاح به زن خود می‌پردازد یا به آن موظف می‌شود.

مهریه نوعی هدیه و پیشکش یا نحله است که مرد صادقانه و بدون عیب و همسرش می‌بخشد و می‌تواند مادی باشد یا معنوی. اما امروزه مهریه به تنها چیزی که شباهت ندارد هدیه دادن است. وقتی پسری به خواستگاری می‌رود بعد از پشت سر گذاشتن هفت خوان رستم تازه نوبت تعیین مهریه می‌شود. اینجا حتی عشق هم گاهی یارای مقابله با آن را پیدا نمی‌کند و عروس خانم‌ها در چنین موضوعی عرفی و فقیهی را به دست بزرگ‌ترها می‌سپارند. چه بله برون‌های زیادی که به دلیل زیادی مهریه به هم خورده و چه وصلت‌های مبارکی که به دلیل توقع خانواده‌ها و شانه خالی کردن مردان از پذیرفتن آن شروع نشده به جدایی ختم شده‌اند.

ازدواج شده یک معامله بزرگ. چند میلیون می‌آرد؟ به تعداد چند سکه؟ ۳۰۰ هزار؟۴ سال تولد؟به قمری یا شمسی؟ مگر قرار نیست داماد به همسرش یک هدیه بدهد؟پس چرا روی گردنش برای گرفتن این پیشکش تیغ می‌گذارد؟ یا مبلغی می‌گوید که شبیه تعدید است تا هدیه گرفت!

خب اگر هنگام خواستگاری با خنده میان حرف‌های جدی‌تان گفتید مهر را چه کسی داده چه کسی گرفته‌است؟ چرا حالا دخترتان تمام آن را بخشنگد و از شریک زندگی مشترک خلاص شوند. من زیاد شنیده‌ام زن‌هایی که گفته‌اند مهرم حلال جانم آزاد!

مهریه نوعی هدیه و پیشکش یا نحله است که مرد صادقانه و بدون عیب و همسرش می‌بخشد و می‌تواند مادی باشد یا معنوی. اما امروزه مهریه به تنها چیزی که شباهت ندارد هدیه دادن است. وقتی پسری به خواستگاری می‌رود بعد از پشت سر گذاشتن هفت خوان رستم تازه نوبت تعیین مهریه می‌شود. اینجا حتی عشق هم گاهی یارای مقابله با آن را پیدا نمی‌کند و عروس خانم‌ها در چنین موضوعی عرفی و فقیهی را به دست بزرگ‌ترها می‌سپارند. چه بله برون‌های زیادی که به دلیل زیادی مهریه به هم خورده و چه وصلت‌های مبارکی که به دلیل توقع خانواده‌ها و شانه خالی کردن مردان از پذیرفتن آن شروع نشده به جدایی ختم شده‌اند.

ازدواج شده یک معامله بزرگ. چند میلیون می‌آرد؟ به تعداد چند سکه؟ ۳۰۰ هزار؟۴ سال تولد؟به قمری یا شمسی؟ مگر قرار نیست داماد به همسرش یک هدیه بدهد؟پس چرا روی گردنش برای گرفتن این پیشکش تیغ می‌گذارد؟ یا مبلغی می‌گوید که شبیه تعدید است تا هدیه گرفت!

خب اگر هنگام خواستگاری با خنده میان حرف‌های جدی‌تان گفتید مهر را چه کسی داده چه کسی گرفته‌است؟ چرا حالا دخترتان تمام آن را بخشنگد و از شریک زندگی مشترک خلاص شوند. من زیاد شنیده‌ام زن‌هایی که گفته‌اند مهرم حلال جانم آزاد!

کوتاه مثل زندگی

آبگوشت آخر

آنها کمترتازای بود و او یکی همیشه از خانه‌شان بوی کباب می‌آمد. یک بار با کنجکوی پشت پنجره ایستاد و کنیک کشید. چیزی که می‌دید فقط چند تکه پوست مرغ بود که علی آقای قصاب هر شب بجای می‌داد تا کباب کنند و بخورند!

آن روزها جوان‌تر بود. هنوز حس و حال جوانی داشت. با نخود لوبیایی که از دیشب خیس کرده بود و با تکه استخوان راسته گوسفند که باز هم از علی آقای قصاب گرفته بود، آبگوشت درست می‌کرد. نزدیک ظهر خسته از صف نانوبایی سنگی برمی‌گشت. می‌گفت آبگوشت را فقط باید با نان سبک‌خورد آن هم در ظرف‌های سفالی فیروزه‌ای که از همدان برای جهیز‌یاش ته معده‌ات می‌نشیند و تا آبگوشت بعدی مزه‌اش زیر دندان می‌ماند و حال خوبی دارد. سبزی خوردن هم می‌گذاشت‌اگر مرد گاری‌چی هوس می‌کرد از کوچه آنها بگذرد و سبزی‌های تازه و گاه گندیده‌اش را به زن‌های خانه‌داری که تا لنگ ظهر بخواهید‌اند کباب کنند. آن روز ناهار خورد نخورده عقب می‌رفت و خودش را در پستی لاکی رنگ کاشان فرو می‌برد و از خستگی و مستی پاتیل‌های دوفی که پشت هم خورده بود، بیپهوش می‌شد. زن پیش آمد. منشی داد‌گاه داشت نوبت کس دیگری را می‌خواند. صدا کرد اما کسی پیش نیامد. شاید دست از دعوا کردن برداشته‌اند و به همدیگر فرصت دوباره داده‌اند. عشق این موقع‌ها چقدر به کار می‌آید؟! می‌تواند خورده‌ای که به جان زندگی افتاده است را نجات بدهد.

صورتش سرخ می‌شود، می‌ترسد و چشم‌هایش از کاری که قرار است انجام دهد، از حذقه بیرون می‌زند. روی نیمکت سرد و بی‌روح، جلوی سربازی که ماه آخر خدمتش را روی آن صندلی آهنی می‌گذراند، می‌نشیند و زیر لب امن جیب می‌خواند. خدا خدا می‌کند او نیامده باشد. خودمان هم نمی‌دانم چرا اولی دلش می‌گیرد. می‌خواهد به قاضی بگوید قیبل از اعلام حکم اجازه دهد یک بار دیگر با هم آبگوشت بخورند. کسی چه می‌داند شاید این آبگوشت طعمش با همه این سال‌ها فرق کند!

د

زن پیش آمد. منشی داد‌گاه داشت نوبت کس دیگری را می‌خواند. صدا کرد اما کسی پیش نیامد. شاید د دست از دعوا کردن برداشته‌اند و به همدیگر فرصت دوباره داده‌اند